

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال هجدهم / دوره جدید / شماره ۵۸ / پاییز و زمستان ۱۴۰۱
صص ۱۶۵-۱۸۴ (مقاله علمی - پژوهشی)

راهکار عملی تقریب

• نویسنده: محمد صالح حائری مازندرانی

فقیه، فیلسوف مشاء، ادیب و شاعر قرن چهاردهم، سمنان، ایران

• ترجمه و تحقیق: غلامرضا زکیانی

دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی

zakiani@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۲۴

چکیده (مترجم)

مسئله اختلاف شیعه و اهل سنت در طول چهارده سده گذشته ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی داشته است. به هر میزان که ابعاد علمی این اختلاف برجسته شده نه تنها از شدت اجتماعی و فرهنگی اختلاف کاسته شده بلکه معارف عمیق مذاهب اسلامی آشکارتر گشته است؛ و در مقابل به هر میزان که از ابعاد علمی این اختلاف کاسته شده بر شدت اختلافات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افزوده شده است. یکی از مقاطع درخشان در این زمینه، تشکیل دارالتقریب در سده بیستم است که سبب شد علمای مذاهب اسلامی دور هم جمع شوند و تعارف حداکثری بین علماء اتفاق بیافتد. از نتایج مهم این دوره، فتوای تاریخی شیخ محمود شلتوت در به رسمیت شناختن فقه جعفری در کنار چهار فقه رسمی اهل سنت و راه اندازی مجله رساله الاسلام بود. مقالات بسیار ارزشمندی در این مجله به چاپ رسید. یکی از این مقالات، مقاله «محمد صالح حائری مازندرانی» (معروف به علامه سمنانی) با عنوان «منهاج عملی للتقریب» است. ایشان در این مقاله با استناد به سیره اهل بیت(ع)، نشان می‌دهد که نه اعتقاد به منصوص و معصوم بودن اهل بیت(ع) منافاتی با خلافت خلفای عادل و راشد دارد و نه اعتقاد به خلافت خلفای راشدین تعارضی با معصوم و منصوص دانستن اهل بیت(ع) پیدا می‌کند. اتخاذ چنین رویکرد عالمانه و وحدت‌گرایانه در سال ۱۳۳۰ شمسی، نشان از عمق معرفت و دوراندیشی عالمان بصیر دارد که همواره به دلیل غلبه جناحهای افراطی و تفرقه‌افکن، در محاق و فراموشی قرار گرفته است. امید است ترجمه این مقاله ارزشمند، گامی هر چند کوچک در مسیر تعارف و هم‌گرایی شیعه و سنی به شمار آید.

کلیدواژه‌ها: علامه سمنانی، دارالتقریب، راهکار عملی تقریب.



۱۶۵



مقدمه مترجم

متن عربی این مقاله (۱) ابتدا در شماره چهارم سال سوم مجله «رساله الاسلام» در شهریور ۱۳۳۰ شمسی برابر با ذی‌الحجه ۱۳۷۰ قمری چاپ شده است. «عبدالکریم بی‌آزار شیرازی» ابتدا در کتاب «همبستگی مذاهب اسلامی» (۱۳۵۰) گزیده‌ای از این مقاله را در شش صفحه به فارسی ترجمه و از ص ۲۱۷ تا ص ۲۲۳ منتشر نمود و سپس در کتاب «الوحدة الاسلامیة» (۱۳۷۱ش) از ص ۲۰۵ تا ص ۲۳۶ متن عربی این مقاله را به عنوان برگزیده از مجله «رساله الاسلام» بازنشر کرد.

۱) زندگی‌نامه محمد صالح حائری مازندرانی (علامه سمنانی)

«محمد صالح حائری مازندرانی» در سال ۱۲۹۸ ق، ۱۲۶۰ ش در کربلا به دنیا آمد. اصالتاً بابل‌لی بود. در سال ۱۳۲۴ ق، ۱۲۸۵ ش به ایران آمد و به بابل رفت و به تدریس پرداخت و مرجع تقلید شد. ابتدای حکومت پهلوی اول که موجبات حضور بیگانگان در ایران فراهم شده بود، ایشان به مبارزه با مفاسد پرداخت، وی در یکی از سخنرانی‌هایش در مسجد جامع بابل با صراحت گفت: «هر کس با قرآن مخالفت کند کافر است اگر چه رضاخان باشد». به دنبال این سخنرانی، وی دستگیر و مدت نه ماه زندانی و سپس به سمنان تبعید شد و به سبب اقامت طولانی‌اش در سمنان، به «علامه سمنانی» شهرت یافت. ایشان در ۲۱ دی ماه ۱۳۵۰ در ۹۳ سالگی در سمنان درگذشت و در مشهد مدفون شد. در علوم مختلف اسلامی، از ایشان بیش از ۱۲۰ اثر در پایگاه‌های استنادی از جمله «ویکی فقه» یاد شده است. سیدحسین نصر در مورد وی می‌نویسد: «نماینده حکمت مشاء در زمان حاضر میرزا صالح مازندرانی است که حکمت بوعلی وی کامل‌ترین تحقیق دوره‌های اخیر در مابعدالطبیعه ابن سینا از لحاظ مشائی به شمار می‌رود.»^۱

۲) تحلیل مترجم از مقاله

شاید بتوان مهم‌ترین مسئله جهان اسلام را اختلاف شیعه و اهل سنت دانست؛ که بیشترین خسارتها را بر پیکر جامعه اسلامی وارد کرده است. دشمنان اسلام در هر رنگ و لباسی بالاترین سود را از این اختلاف نصیب خود می‌کنند و از این رو نه تنها راضی نیستند این اختلافات کم شود بلکه همواره به آن دامن می‌زنند. تلاشهای زیادی برای رفع این اختلافات صورت گرفته است و نکته بسیار مهم این است که صرف نظر از عوامل بیرونی که به این اختلاف دامن می‌زند، عده‌ای از دانشمندان و اغلب عوام در گسترش اختلافات نقش دارند و بدتر اینکه این باورهای اختلاف‌افکن را عین دین معرفی کرده و طرفداران وحدت را ضعیف‌الایمان یا تحت تاثیر مذاهب دیگر معرفی می‌کنند.

یکی از پیش‌فرضهای ناگفته طرفداران اختلاف در میان شیعیان این است که «امیرالمومنین علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر تعیین شده بنابراین هیچ‌کس دیگری نباید خلافت پیامبر را به عهده بگیرد و یازده فرزند ایشان باید به نوبت خلافت سیاسی را به عهده می‌گرفتند پس همه کسانی - جز امیرالمومنین و امام حسن(ع) - که بعد از سقیفه خلافت را به عهده گرفته‌اند غاصب بوده و خلافتشان باطل است» و نقطه مقابل آن، پیش‌فرض طرفداران اختلاف در میان اهل سنت است که «هرکس خلافت خلفای راشدین را مشروع نداند کافر است». این دو پیش‌فرض به نوبت در ذهن و ضمیر شیعه و اهل سنت رسوخ کرده و ناگفته پیدا است که همه اختلافات بعدی تحت تاثیر همین دو پیش‌فرض اولیه گسترش یافته‌اند. واضح است تا این دو پیش‌فرض متناقض، برطرف نگردد هرگونه تلاش و گفتگویی برای ایجاد وحدت یا دست‌کم، کاستن اختلاف بین این دو فرقه اصلی اسلام بی‌ثمر خواهد بود، هم‌چنانکه در تاریخ شاهد بوده‌ایم.

کم نبودند دانشمندان دلسوزی که این ژرفای نظری را در پشت اختلافات عملی، مذهبی و تاریخی درک کرده

و تلاش نموده‌اند آن را برطرف کنند. بی‌تردید جماعت تقریب در همین راستا قدم برداشته‌اند و «حائری مازندرانی» یکی از ایشان است که توانسته در مقاله «منهج عملی للتقریب» مستقیماً این پیش‌فرض سنگین را کشف نموده و آن را تحلیل نماید.

پیش از پرداختن به راهکار «حائری مازندرانی»، از ذکر یک مقدمه معرفت‌شناختی ناگزیریم و آن مقدمه این است که تعیین امام معصوم به عنوان جانشین پیامبر(ص) در صورتی با خلافت خلفاء تعارض دارد که تعیین امام معصوم به عنوان جانشین، مستلزم خلافت سیاسی ائمه باشد و امام معصوم بدون داشتن خلافت سیاسی نتواند از عهده جانشینی پیامبر(ص) برآید. این مقدمه و پیش‌فرض در میان شیعیان مسلم و بدیهی تلقی می‌شود. «حائری مازندرانی» با درک این پیش‌فرض تلاش می‌کند تا با شواهد تاریخی و روایی نشان دهد که چنین استلزامی (بین تعیین امام معصوم به عنوان جانشین از یکسو و خلافت سیاسی از سوی دیگر) در صدر اسلام وجود نداشته و بعدها پیدا شده است.

ایشان نشان داده است در صدر اسلام عصمت ائمه(ع) با خلافت خلفاء تعارض ذاتی نداشته و به تعبیر ایشان «اعتبار امامت بستگی به بطلان خلافت، یا اعتبار خلافت بستگی به بطلان امامت ندارد و اشکالی ندارد هر دو را معتبر بدانیم و همراه با هر دو فرقه به آنها افتخار کنیم» یعنی امامت معصومین با خلافت خلفاء متعارض نبوده است و باز به تعبیر وی «شرط امامت نیز نزد امامیه این نیست که امام منصوص و معصوم عملاً امر خلافت را به عهده گیرد، بله امامیه (و بلکه همگان) بر این باورند که امام باید صلاحیت، اهلیت، استحقاق و اولویت خلافت را داشته باشد، اما این موضوع نزد امامیه و بلکه هر عاقلی، شرعاً، عقلاً و عرفاً مستلزم این نیست که اگر فرد دیگری - که اهل عدل، زهد، امانت و تدبیر بوده و به ویژه مورد اقبال مردم باشد - آن منصب را به عهده بگیرد، کار او غصب

و دشمنی به‌شمار آید زیرا ممکن است امام معصوم بدین کار رضایت داده باشد حتی اگر (رضایت امام) به دلیل فراهم نبودن شرایط برای خود ایشان و ترس از وقوع فتنه در صورت قیام خودشان باشد، و می‌دانیم که این مسائل در صدر اسلام رخ داده است».

«حائری مازندرانی» درباره نسبت امامت و خلافت می‌نویسند: «امامیه نیز شرط امام معصوم و منصوص را لزوم قیام ایشان برای کسب قدرت و خلافت نمی‌داند (هر چند امام را شایسته‌ی این مقام می‌دانند) زیرا کسب خلافت مستلزم فراهم شدن زمینه‌های مردمی است، «و ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» و روشن است که چنین شرایطی تنها برای امام زمان(عج) فراهم خواهد شد. بر امام منصوص واجب نیست که به دنبال قدرت خلافت باشد، امر خلافت موضوع دیگری است که شرط امامت الهی نیست و چه بسا فرد دیگری جانشین امام در امر خلافت باشد و حتی چه بسا اقدام برای کسب خلافت به دلیل آماده نبودن شرایط جایز نباشد، شرایطی چون امکان بروز فتنه یا توصیه پیامبر (تا با اختیار به دنبال نیامده‌اند خلافت را نپذیرد)»

«حائری مازندرانی» درباره حکومت پیامبر(ص) در مدینه به این پرسش اساسی توجه کرده است: پیامبر در زمان حضورش در مدینه حکومت را به عهده داشته بنابراین متن وحی ناظر به حکومت است پس در مورد جانشین پیامبر نمی‌توان دو مقام امامت و خلافت را از همدیگر جدا کرد بنابراین شرط امامت خلافت است؛ و در مقام تحلیل این نکته می‌نویسد: «همه‌ی مسلمانان بر این باورند که مخاطب رسالت پیامبر اکرم(ص) از اولین روز بعثت (نه از روزی که قدرت را به دست گرفت) همه‌ی انسانها بودند، حال اگر در یثرب نیز به قدرت نمی‌رسید و پیش از هجرت یا بعد از دعوت عام مکه رحلت می‌کرد یا به شهادت می‌رسید و فقط آیات مکی بر ایشان نازل می‌شد، نقصانی در رسالت عام آن حضرت رخ نمی‌داد تا بعد از کسب قدرت سیاسی یا کثرت پیروان تکمیل گردد.»





«حائری مازندرانی» در مورد این سوال که «آیا صحابه در مقابل نص پیامبر(ص) ایستاده‌اند؟» می‌نویسد: «صحابه با نص مخالفت نکرده‌اند بلکه صرفاً عمل به نص را به دلیل شرایط زمانه و رعایت ضعف احوال عموم مردم به تأخیر انداخته‌اند. موضع اصحاب در قبال امامت، موضع ابطال و تکذیب نبوده و عمل به آن را ترک نگفته‌اند بلکه اجتهادشان این بوده که وجوب این نص موکول به شرایط مناسبی است که هم دوران فتنه و مصیبت بزرگ ارتحال پیامبر(ص) را پشت سر گذاشته باشند و هم شعار توحید از طریق فتوحات، در شرق و غرب عالم بسط یافته باشد؛ یعنی نص [امامت] را واجب مطلق تلقی نمی‌کردند که بلافاصله باید بعد از رحلت پیامبر(ص) محقق گردد زیرا پیامبر گرامی اسلام(ص)، علی(ع) را از حوادث بعدی آگاه ساخته و آن حضرت را توصیه به ترک قیام و اختلاف کرده بود، تا زمانی که مردم خودشان به ایشان روی بیاورند، و اینکه صد هزار شمشیر او را تأیید کرده و یاری خواهند رساند.»

وی در مورد این پرسش «آیا صحابه تعیین خلیفه را مخالفت با پیامبر می‌دانسته‌اند؟» با اشاره به موضع امیرالمومنین علی(ع) می‌نویسد: «اختلاف نظر ابتدایی در مورد تعیین امیر و خلیفه، یا در مورد وحدت یا تعدد خلیفه یا اینکه خلیفه باید از کدام قبیله باشد، ارتباطی به بحث امامت نداشته و تکذیب آن تلقی نمی‌شود؛ یعنی آن زمان تصور نمی‌کردند که تعیین خلیفه، مخالفت با نظر پیامبر و خصومت با خداوند سبحان به شمار می‌آید. کافی است به مواجهه‌ی علی(ع) با ابوبکر در روز بیعت عمومی پس از بیعت سقیفه دقت کنیم که گفت: امر ما را تباه ساختی و مشورت نکردی و حق ما را محترم نشمردی ابوبکر گفت: راست می‌گویی ولی از فتنه ترسیدم؛ ملاحظه کنید چگونه ابوبکر امر علی(ع) را تصدیق کرده، حقشان را پذیرفته و علت [شتاب در] بیعت را خوف از فتنه معرفی می‌کند؛ علی(ع) نیز اصل پذیرش خلافت توسط ابوبکر را باطل نمی‌داند

بلکه مشورت نکردن را مورد انتقاد قرار می‌دهد. شرط این‌گونه سخن گفتن این است که طرفین نسبت به مقام یکدیگر تفاهم و پذیرش داشته باشند.»

«حائری مازندرانی» با ذکر این نکته که «هرکس که در علوم فقهی و کلامی از امام صادق(ع) پیروی می‌کرده شیعه محسوب نمی‌شده و نیز هرکس در فقه و کلام از مدرسه صحابه و ائمه چهارگانه یا از روایان و متکلمین قبل و بعد اهل سنت پیروی می‌کرده سنی به شمار نمی‌آید» به دو اصطلاح غریب «سنی‌المبانی و جعفری‌الطریق / جعفری‌المبانی در امامت و سنی‌الطریق در کلام و فقه و اصول فقه» اشاره می‌کند.

یکی از لوازم معرفتی این رویکرد (عصمت ائمه منافاتی با خلافت خلفاء ندارد) این است که مذاهب اسلامی از حق بهره‌مندند و لازم نیست یکی خودش را حق مطلق و دیگری را باطل محض بداند پس لزومی ندارد همدیگر را تکفیر کنیم. «حائری مازندرانی» ضمن درک این نکته بسیار مهم، از یک واقعه تاریخی یاد می‌کند و می‌نویسد: «به سیره‌ی امام مالک بنگرید که چگونه حق هر فرقه‌ای را رعایت کرده و دانشهای آنها را به رسمیت شناخت و مردم را در حوزه‌ی دانش خود محصور نساخت. همه می‌دانیم که هارون الرشید و مامون از او خواستند که اجازه دهد کتابش موطأ را در کعبه آویزان کنند تا همه‌ی مردم را به تبعیت از آن وادار سازند، ولی مالک نپذیرفت و پاسخ داد: هر فرقه‌ای دانشی دارد و همگان خود را مصیب می‌انگارند»

سپس موضوع بسیار مهم تعدد قرائنها از دین را با ذکر این حدیث از امام صادق(ع) تبیین می‌کند که «اگر مردم بدانند چگونه آفریده شده‌اند هیچ‌کس فرد دیگری را ملامت نمی‌کند»؛ به دیگر سخن، انسان از نظر معرفتی تحت تاثیر دهها عامل غیر معرفتی مثل ژنتیک، محیط خانوادگی، محیط تربیتی، محیط سیاسی، محیط فرهنگی، محیط شغلی، دوستان، دشمنان، گفتمانها، جنسیت، تاریخ و... قرار دارد و از این جهت هیچ دو انسانی مثل هم نیستند؛ بنابراین کاملاً طبیعی است

که افراد خوانشهای مختلفی از یک متن داشته باشند؛ بنابراین اگر کسی این شرایط را بشناسد و به تعبیر امام «اگر مردم بدانند چگونه آفریده شده‌اند هیچ‌کس فرد دیگری را ملامت نمی‌کند» دیگر خود را حق مطلق و دیگری را باطل محض نمی‌داند و لذا از ملامت و تکفیر کردن دیگران پرهیز می‌کند.

حال پرسش این است که اگر در صدر اسلام و تا اواسط سده سوم، این رویکرد غلبه داشته و اختلاف شدیدی بین شیعه و اهل سنت وجود نداشته است، پس این همه اختلافی که امروز شاهدیم چرا و از چه زمانی حادث شده است؟ «حائری مازندرانی» روی نکته بسیار مهمی تحت عنوان «انس به باورهای خاص در میان عوام الناس» تاکید می‌کند و می‌افزاید: «قدماء و متأخرین شیعه تا زمان شهیدین، مذاهب پنجگانه را برای دانش‌پژوهان هر دو فرقه تدریس می‌کردند؛ چگونه می‌توان تقریب را با محال دانستن، بدنام کرد؟ چنین تقریبی در گذشته بین بسیاری از علمای شیعه و سنی روی داده، علمایی که اسیر هوای نفس و تعصبات نبوده‌اند، بدون اینکه سنی شیعه گردد یا شیعه سنی».

روش تفاهم سنی و شیعه در بحث امامت

ملاک تسنن - فارغ از تعصبات - عبارت است از مشروعیت خلافت بشری، نه انکار امامت آسمانی منصوص و نه اجتناب از علوم اهل بیت و روایات و فتاوی آن حضرات. ملاک تشیع کامل عبارت است از اعتقاد به امامت منصوص امام علی (ع) و ائمه‌ی یازده‌گانه از اولاد آن حضرت و وجوب اطاعت از ایشان در علوم دینی، نه باطل دانستن خلافت افرادی که مصالح امت را دنبال کرده و در بیت‌المال مسلمین عدل و زهد و امانت را رعایت کرده‌اند؛ زیرا ممکن بود امام منصوص ولو به اقتضای شرایط و پرهیز از فتنه [به خلافت خلفاء] رضایت داده باشد. اوضاع در آغاز به همین ترتیب بود؛ یعنی اعتبار خلافت عامه، مشروط به انکار امامت منصوص الهی نبود و پذیرش

امامت توأم با نص و عصمت و معجزه نیز، مشروط نبود به انکار اعتبار خلافت خلفایی که نظر مردم یا رضایت امام را به همراه داشتند. به ویژه اینکه پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) توصیه کرده بود که حتی امام منصوص نیز تا زمانی که با او بیعت نکرده‌اند و با اختیار، خلافتش را نپذیرفته‌اند خودش پیش قدم نشده و قیام به امر ننماید. بنابراین موضوع امامت و خلافت دو موضوع مستقل بوده و پذیرش هر کدام سبب انکار و تکذیب دیگری نمی‌شود. اختلاف و درگیری بعدها اتفاق افتاده و هم‌زیستی بین آنها رعایت نشده و موجبات خسران امت اسلامی فراهم آمده است.

با این همه در همه‌ی اعصار، عده‌ای از اهل سنت و شیعیان بوده‌اند که این وحدت و هم‌زیستی بین دو منصب را درک کرده و از تکذیب همدیگر پرهیز نموده‌اند چون اختلاف بین این دو منصب (امامت و خلافت) ذاتی نیست بلکه عرضی بوده و بعداً حاصل شده است و الا امکان جمع این دو منصب در دو نفر و محال نبودن این امر روشن است، هم‌چنانکه وجوب آن در صورت رضایت امام و تسلیم خلافت به دیگران پوشیده نیست. [به ویژه] در عصر ما که امام غایب است و هیچ‌کدام از خلفاء زنده نیستند، موضوع آشکارتر است، لذا القای دشمنی و تقض وحدت بین دو فرقه حرام محسوب می‌شود.

نکته‌ی نخست؛ اگر مسلمان امروز - همانند مسلمانان اولیه - بداند که عزتش در گرو اسلامی است که وجه مشترک تمام مسلمین است در این صورت با هیچ قوم یا مذهب اسلامی اختلاف و چالش پیدا نمی‌کند و اگر بداند رمز رستگاری دنیا و آخرتش در همین امر است در این صورت محبت اسلام و تمام مسلمانانی که در این اصل اساسی با او اشتراک دارند - اعم از شیعه و سنی - در دلش رسوخ کرده و تنوع اندیشه‌های علمی نه تنها این محبت را از بین نمی‌برد بلکه حتی سبب تضعیف آن هم نمی‌شود. در این صورت دشمنی و خشم متقابل شدت نمی‌یابد و در عوض به همدیگر





احساس نزدیکی کرده و هرکدام از علم دیگری بهره می‌برد؛ زیرا از هر مسلمانی خواسته شده که محبت خدا و رسول خدا و جهاد فی سبیل الله را به هر محبوب دنیوی ترجیح دهد و دست‌کم خودش را در این مسیر آماده سازد.

نکته‌ی دوم؛ مسلمین باید در تمام امور، تعاون و تعارف را سرلوحه‌ی کارشان قرار دهند و تمام کینه‌ها و ناراحتی‌ها را کنار گذاشته و مجادله و بدزبانی را رها سازند. با این توصیف، مسلمانان باید به اختلاف مذاهب توجهی نکرده و آن را نادیده گیرند یا فرض کنند از ابتدا نیز چنین اختلافی وجود نداشته و حداکثر اینکه همانند اختلاف مردم در خوراک، سلیقه، زبان و غیره با آن رفتار نمایند چرا که خلقت انسانها مختلف بوده و هرکس متناسب با ساختار شخصیت خویش رفتار می‌کند. در حدیث آمده: «اگر مردم بدانند چگونه آفریده شده‌اند هیچ‌کس فرد دیگری را ملامت نمی‌کند»^۲. این روش ضرری را متوجه وحدت امت نمی‌سازد؛ زیرا دین سبب اجتماع و دنیا سبب افتراق آنها شده است و تاوان آن را داده‌اند چون با همین اختلافات بود که حکومت، عظمت، آزادی، قدرت، سلامتی و امنیت را از دست دادند و امروز باید همانند عصر نخست بر محور دین واحد جمع شوند؛ پیروزی در سایه‌ی وحدت کلمه در راه است و ندای ظفر به گوش می‌رسد چرا که پیامبر گرامی اسلام بشارت داده است: «ان الله فی ایام دهرکم نفحات فتعرضوا لها»^۳ اگر دست به دست هم دهید و از صمیم دل در مسیر اصلاح، عظمت و احیای علوم و فرهنگ یکدیگر همکاری کنید، ترس و وحشت زائل شده و توهم خاص بودن و استقلال رخت برمی‌بندد همان که موجب دشمنی، ضعف، شرمساری، دشنام، تکبر، توهین و اتهام نادانی و حتی تکفیر و تضلیل و اتهام شرک شده است.

نکته‌ی دوم خاص‌تر از نکته‌ی اول است زیرا بر شناخت طرفینی همه‌ی ملتها و طوائف در تمام علوم اسلامی استوار است که شامل علوم صحابه و اهل بیت پیامبر(ع) می‌گردد بدون اینکه شیعه سنی شده یا سنی شیعه گردد. احاطه پیدا کردن به علوم و فرهنگها از برترین هدفها است که سبب فرهیختگی اندیشه‌ها، تصفیه‌ی اذهان و آسان‌یاب شدن معرفت حق می‌گردد. هیچ گروهی نباید به علم خود مغرور گردد؛ زیرا برتر از هر عالمی عالمی قرار دارد و نزد هر گروه مسلمان، دانشی است که گمان می‌کند او را به حاق واقعیت رهنمون می‌شود؛ و چه بسا با این روش، هر گروهی بتواند با گروه دیگر همکاری کند.

به سیره‌ی امام مالک بنگرید که چگونه حق هر فرقه‌ای را رعایت کرده و دانشهای آنها را به رسمیت شناخت و مردم را در حوزه‌ی دانش خود محصور نساخت. همه می‌دانیم که هارون‌الرشید و مامون از او خواستند که اجازه دهد کتابش موطأ را در کعبه آویزان کنند تا همه‌ی مردم را به تبعیت از آن وادار سازند، ولی مالک نپذیرفت و پاسخ داد: «هر فرقه‌ای دانشی دارد و همگان خود را مصیب می‌انگارند». همچنین هارون با او مشورت کرد تا منبر پیامبر را با طلا و جواهر بیارید ولی مالک بر بقاء میراث پیامبر پافشاری کرد و قسم به خدا که علوم اهل بیت پیامبر(ع) و سایر اصحاب، بزرگترین میراث پیامبر است که شایسته‌ی حفظ و بقاء هستند زیرا هر کدام از این علوم، منبر به معنای عام به شمار می‌روند که از یک امام ناصح یا ستاره درخشان صادر شده‌اند؛ بنابراین نباید مسلمانان از آنها رویگردان شده یا برخی را گرفته و پاره‌ای را رها سازند چرا که همگی عطای پیامبر است «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»^۴.

این دو امر باید با امر سوم همراه شوند تا تقریب و وحدت مطلوب عملی شده و وحشت و نفرت را از میان بردارد و آن امر سوم عبارت است از برگرداندن

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

۴. حشر، ۷.

مسلمانان به وحدت اعتقادی و فقهی گذشتگان از طریق صحابه و اهل بیت و نیز تدریس فقه جعفری و دیگر علوم فقهی، اصولی، کلامی و تفسیری اهل بیت در کشورهای اهل سنت. با این روش، چشمها و گوشها با احکام، اعمال، مناسک و روشهای سایر اقوام انس می‌گیرند و شاید همین امر سبب گردد تا در یک ساختار واحدی قرار گیرند در حالی که سنی سنی بماند و شیعه شیعی. هم‌چنانکه بسیاری از بزرگان اهل سنت در مکتب امام صادق (ع) تلمذ کرده و از ایشان روایت کرده‌اند و با این حال تا زمان مرگشان سنی باقی مانده‌اند. اگر این امر سوم عملی نگردد، دو امر اول شبیه تعلیم اخلاقی و توصیه‌ی عمومی برای اجرای یک قانون عملی مقدس ولو به صورت تدریجی در عرصه‌ی عمومی و بدون ترس و تقیه و آزار باقی خواهند ماند.

قدماء و متأخرین شیعه تا زمان شهیدین، مذاهب پنجگانه را برای دانش‌پژوهان هر دو فرقه تدریس می‌کردند؛ کتابهای آن بزرگان مملو است از سخنان، دلایل و روایات آن مذاهب، ولی این روش در میان علمای اهل سنت رواج نیافت و همین امر سبب یأس از وحدت شد، به حدی که از قرن دهم به بعد [علمای شیعه نیز] کتابهایشان را از آموزه‌ها و سخنان آنها تهی کردند و البته علم و مطالعه کتابهای جمهور و حتی تدریس آنها را برای اهل سنت ترک نگفتند، هم‌چنانکه سیدمهدی بحرالعلوم به دلیل اقامت بیش از یک ساله‌اش در حجاز مکاتب چهارگانه را آنجا تدریس می‌کرد، تا حدی که گفته شده: اگر امام شیعیان غایب نبود همین بحرالعلوم را مهدی امت می‌خواندیم.

برای اینکه تقرب مذاهب به هدف مطلوب خود برسد گریزی از اجرای امر سوم نیست به ویژه در میان عوام دو فرقه که صرفاً با یک دسته از مسائل کلامی، فقهی، مناسکی و مراسم خاص انس گرفته‌اند و همین مسائل خاص، برخی از بزرگان را به پندار محال بودن تقرب سوق داده زیرا توجه نکرده‌اند که چنین تقریبی در

گذشته بین بسیاری از علمای شیعه و سنی روی داده، علمایی که اسیر هوای نفس و تعصبات نبوده‌اند، بدون اینکه سنی شیعه گردد یا شیعه سنی. چگونه می‌توان تقرب را با محال دانستن، بدنام کرد؟ دست کم این است که در کاهش دادن اختلاف و رهنمون شدن به روش بهتر نقش مؤثری دارد و یا طرفین را برای شنیدن دو نظر و هم‌فکری برای نشر هر دو دیدگاه و احترام گذاشتن به فرهنگ عامه و خاصه آماده می‌سازد و یا موجبات روشن شدن اوهام، خرافات، بهتانها و نظرات کم‌ارزش را فراهم می‌سازد.

[انس به باورهای خاص در میان عوام‌الناس] برخی دیگر از بزرگان را به سمت این پندار سوق داده که تنها هدف تقرب رفع دشمنی است نه حل اختلافات، زیرا اختلاف طبیعی است «فلا یزالون مختلفین... ولذلک خلقهم»^۵ [باید به این دسته از بزرگان گفت: هم‌چنانکه بارها گفته‌ایم منظور تقرب مذاهب این نیست که سنی شیعه گردد یا شیعه سنی، بلکه مقصود این است که هم‌دیگر را به عنوان مسلمان بپذیرند هم‌چنانکه شافعیان، حنفیان را با وجود اختلاف می‌پذیرند یا هم‌چنانکه اخباریان، اصولیان را با وجود اختلاف می‌پذیرند؛ اهل سنت هم با وجود اختلاف، شیعیان را به عنوان مسلمان بپذیرند و شیعیان نیز با وجود اختلاف، اهل سنت را به عنوان مسلمان بپذیرند].

[انس به باورهای خاص در میان عوام‌الناس] برخی دیگر از بزرگان را به سمت این پندار سوق داده که شیعه و سنی در دو سمت طیف خلافت و امامت قرار دارند، ولی توجه ندارند که امامت منصوسی که مورد اعتقاد شیعیان است تفاوت دارد با خلافت بشری که مورد باور اهل سنت است. هیچ منافات و تعارضی بین آنها نیست بلکه از ابتدا تا انتها با هم سازگار بوده و هم‌زیستی دارند مگر اینکه اهل فساد به دنبال بر هم زدن این هم‌زیستی باشند، که البته بی‌کار ننشسته و خسارتها وارد کرده‌اند. ولی امروز امت اسلامی





انگیزه‌ای برای احیای آن بینش اختلاف‌انگیز ندارد تا دوباره آزادی و عظمت خود را از دست ندهد؛ زیرا امامت از نظر امامیه سه رکن دارد: عصمت، نص و معجزه و هیچکدام از خلفای راشدین یا حامیان آنها چنین مقام آسمانی را برای آنها ادعا نکرده‌اند. در این مورد بحث و انکاری در میان آنها نبوده و در آغاز و ادامه‌ی خلافت نیز نیازی به چنین انکاری نداشتند؛ از سوی دیگر، چنین مقامی امتناع عقلی ندارد تا بدان سبب مورد انکار یا تأویل قرار گیرد. هم‌چنین هم‌زیستی و همکاری دو مقام خلافت و امامت امر نامعقول یا بی‌سابقه‌ای در خاندان انبیا و رسولان الهی نیست تا مورد بحث و مخالفت قرار گرفته و مانند اجتماع ضدین (که محال است) یکی اثبات و دیگری انکار گردد.

شرط امامت نیز نزد امامیه این نیست که امام منصوب و معصوم عملاً امر خلافت را به عهده گیرد، بلکه امامیه (و بلکه همگان) بر این باورند که امام باید صلاحیت، اهلیت، استحقاق و اولویت خلافت را داشته باشد؛ اما این موضوع نزد امامیه و بلکه هر عاقلی، شرعاً، عقلاً و عرفاً مستلزم این نیست که اگر فرد دیگری - که اهل عدل، زهد، امانت و تدبیر بوده و به ویژه مورد اقبال مردم باشد - آن منصب را به عهده بگیرد، کار او غصب و دشمنی به شمار آید زیرا ممکن است امام معصوم بدین کار رضایت داده باشد حتی اگر (رضایت امام) به دلیل فراهم نبودن شرایط برای خود ایشان و ترس از وقوع فتنه در صورت قیام خودشان باشد و می‌دانیم که این مسائل در صدر اسلام رخ داده است.

خلافت خلفای راشدین مقام برتر دیگری است غیر از امامت خاصه؛ خلافت، ریاست عامه بشری است همراه با صفات مذکوری که مورد اختلاف کسی (ولو فی الجمله) نیست و [نکته‌ی مهم‌تر اینکه] امام منصوب و معصوم در طول بیست و پنج سال این خلافت را مورد ابطال و انکار قرار نداده تا اینکه خلافت به آن حضرت روی آورد و مردم با اختیار خود ایشان را به خلافت برگزیدند؛ در حالی که آن حضرت نه تنها طالب

حکومت نبود بلکه از پذیرش آن اکراه داشت و دوست داشت که دیگری برای خلافت برگزیده شود؛ بنابراین معنای اصطلاحی امامت نزد امامیه هیچ تعارض و منافاتی با معنای خلافت ندارد. از سوی دیگر نیز تنبیت خلافت نیازی به انکار مقام امامت منصوصی که علنی شده بود ندارد و چه جنایت تاریخی از این بالاتر که موضوع بین خود امام منصوب و خلیفه‌ی عادل مقبول، بر مدار مصلحت، هم‌زیستی و رضایت طرفین بچرخد ولی مردم با این‌همه مجادله کنند و برخلاف رضایت امام و خلیفه، دینداران را متفرق سازند! بدتر از این جنایت این است که عده‌ای امامت و نص را انکار کنند و با قائلین به آن دشمنی ورزند به حدی که شیعیان نیز مجبور شوند سخنان ناسزا درباره‌ی خلافت بگویند. گفتنی است اهل بیت و پیروان مخلص ایشان هر دو موضع را رد کرده‌اند: هم انکار امامت منصوص و هم توهین به خلفاء.

اگر کسی در تاریخ اسلام دقت کند و به دنبال حقیقت باشد متوجه می‌شود که تمام نظرات، سخنان و سرزنشهایی که در صدر اسلام رخ داده، درباره‌ی این دو موضوع اصلی نبوده است. سخن علامه محمدتقی قمی دبیرکل دارالتقرب ناظر به این موضوع است: «روشن است که اختلاف سلف صالح و بزرگان بعد از پیامبر در حوزه‌ی محدودی بوده که ضرری به وحدت اسلامی نرزد و بهانه به دشمنان اسلام نمی‌داد و به صورت اختلاف سلیقه بوده نه مشاجره!»

از نظر نگارنده نه تنها مشاجره نبود بلکه اختلاف نظر هم نبود؛ زیرا نه در مورد مقام امام و منصوص بودن ایشان و اهلیت آن حضرت برای خلافت و فضائل اخلاقی و سوابق درخشان امام علی(ع) شبهه‌ای بود و نه در مورد عدالت، زهد و صلاحیت ابوبکر برای خلافت، بلکه گلابه‌ی آن حضرت در این مورد بود که چرا قبل از حضور و مشورت ایشان موضوع بیعت انجام گرفته بود. حتی امام علی(ع) تذکر می‌دهد که اقدام سعد بن عباده در میان اوس و خزرج مدینه سبب این

شتاب‌زدگی شده بود و البته امام در آن غوغا اشاره‌ای به مقام خود می‌نماید تا مورد غفلت و فراموشی قرار نگیرد^۷ و ناگفته پیدا است که این امر نشانه‌ی اختلاف نظر نیست زیرا شباهتی به مجادلات کیسانیه، جارودیه، فطحیه و سایرین با امامیه ندارد تا به عنوان مجادله‌ای در مورد امامت خاص یا خلافت عام مطرح گردد. امامیه نیز شرط امام معصوم و منصوص را لزوم قیام ایشان برای کسب قدرت و خلافت نمی‌دانند، (هر چند امام را شایسته‌ی این مقام می‌دانند) زیرا کسب خلافت مستلزم فراهم شدن زمینه‌های مردمی است، «و ابی‌الله ان یجری الامور الا باسبابها» و روشن است که چنین شرایطی تنها برای امام زمان (عج) فراهم خواهد شد و امام علی(ع) نه تنها برای آماده نبودن شرایط خلافت خودشان دست به شمشیر نبرد بلکه تأسف هم نخورد. اگر این موضوع - کسب خلافت توسط معصوم - اصل اساسی بود مشابه جنگهای صلیبی و قتل و غارت در جزیره‌العرب روی می‌داد ولی می‌دانیم که با تدبیر امام علی(ع) و خلفای راشدین چنین حوادثی پیش نیامد. احتجاجهایی که درباره‌ی امامت و خلافت [توسط اهل بیت] مطرح شد صرفاً برای حفظ منزلت معنوی رسالت در میان خاندان پیامبر بود تا از همان آغاز شبهه‌ی جاه‌طلبی برای آن سلسله‌ی جلیل مطرح نشود و الا افراد منحرف به همین بهانه در مورد خود آن مقام آسمانی (امامت) تشکیک کرده و گمان می‌کردند یک قدرت سیاسی است، در حالی که امامت یک مقام دینی و آسمانی است که حافظ علوم کتاب و سنت و علوم انبیاء و نیز دارای قدرت تحدی با دانشمندان سایر ادیان و اراده‌ی معجزه در برابر آنها و نیز مقابله با هرگونه شعبده، سحر و مغالطه و نیز حافظ کتابهای آسمانی و حل انواع مشکلات دینی و غیره بوده است. چگونه می‌توان چنین مقامی را در تقابل با خلافت کسانی دانست که به دنبال برپایی عدالت، حفظ وحدت اسلامی و تعالی اسلام بودند؟! بر امام منصوص واجب

نیست که به دنبال قدرت خلافت باشد، امر خلافت موضوع دیگری است که شرط امامت الهی نیست و چه بسا فرد دیگری جانشین امام در امر خلافت باشد و حتی چه بسا اقدام برای کسب خلافت به دلیل آماده نبودن شرایط جایز نباشد، شرایطی چون امکان بروز فتنه یا توصیه پیامبر (تا با اختیار به دنبال نیامده‌اند خلافت را نپذیر^۸) یا دفن پیامبر و گردآوری قرآن یا حتی به دلیل اینکه هدف خلافت از طریق اقدام فرد عادل محقق می‌شود، بنابراین امام خلافت را به او واگذار می‌کند، بدون اینکه کمترین خدشه‌ای در منزلت الهی آن حضرت ایجاد گردد؛ زیرا حتی گاهی پیامبرانی که از سوی خداوند فرستاده شده‌اند با وجود شایستگی، اقدام به کسب قدرت سیاسی نکرده‌اند. مگر پیامبر اسلام خلیفه‌ی مورد اطاعت تمام انسانها در روی زمین بود؟ لذا با برخی ملت‌ها پیمان می‌بست و با برخی نه! آیه قرآن می‌فرماید: «و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین»^۹ فتوحات مسلمانان نیز بعد از پیامبر روی داد. همه‌ی مسلمانان بر این باور هستند که مخاطب رسالت پیامبر اکرم از اولین روز بعثت (نه از روزی که قدرت را به دست گرفت) همه‌ی انسانها بودند، حال اگر در یثرب نیز به قدرت نمی‌رسید و پیش از هجرت یا بعد از دعوت عام مکه رحلت می‌کرد یا به شهادت می‌رسید و فقط آیات مکی بر ایشان نازل می‌شد، نقصانی در رسالت عام آن حضرت رخ نمی‌داد تا بعد از کسب قدرت سیاسی یا کثرت پیروان تکمیل گردد. در مورد امام نیز موضوع به همین منوال است؛ یعنی اگر شخصاً خلیفه نشود یا با تأخیر به خلافت برسد از مقام والای آن حضرت کاسته نمی‌شود. به همین‌سان خلافت [غیر معصوم] امتناعی ندارد به ویژه اگر امام حکومت را به دیگری واگذار کند و تابع او باشد و در نهان و آشکار از محبت و نصیحت خلیفه دریغ نکند.

۸. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۵۵.

۹. یوسف، ۱۰۳.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۳.





مسلمانان باید به رضایت و همزیستی علی(ع) حتی پس از قتل خلیفه‌ی دوم توجه کنند؛ از امام باقر(ع) نقل شده: «هنگامی که عمر ضربت خورد فردی را نزد عده‌ای از اهل بدر که میان مدفن و منبر پیامبر نشسته بودند فرستاد تا از ایشان بپرسد: آیا این ترور با رضایت شما بوده است؟ آنها جا خوردند و علی بپاخواست و گفت: خیر، ای کاش از عمر ما بر عمر او افزوده می‌شد»^{۱۰}. باید به سیره‌ی امام و اهل بیت(ع) توجه کنیم که چگونه همزیستی و آداب تقریب بین امامت و خلافت را به مردم یاد داده و انتشار داده‌اند؟! امام سجاده(ع) نزد برخی عراقیانی که ادعای تشیع می‌کردند آنچنان از خلفا تعریف کرد که دلالت بر رضایت آن حضرت از خلفاء می‌کرد با اینکه امام سجاده(ع) از نظر امامیه امام معصوم و منصوص است چون منافاتی بین امامت و خلافت وجود ندارد. از امام سجاده(ع) نقل شده: چند نفر عراقی نزد من آمده و درباره‌ی ابوبکر، عمر و عثمان سخن [ناسنجیده] گفتند، وقتی سخنشان به پایان رسید امام فرمود: به من بگوئید آیا شما جزو نخستین مهاجرانید که در طلب خوشنودی خدا رانده شده‌اند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند و همانها راستگویند؟^{۱۱} گفتند: خیر؛ امام ادامه داد: آیا شما جزو کسانی هستید که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند، آنهایی را که به سویشان مهاجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و از آنچه به مهاجران داده می‌شود در دل احساس حسد نمی‌کنند و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هرچند خود نیازمند باشند و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند؟^{۱۲} گفتند: خیر؛ امام افزود: شما از این دو گروه نیستید و من شهادت می‌دهم شما دیندار نیستید چون خداوند متعال در ادامه فرموده است: کسانی که از پس ایشان آمده‌اند می‌گویند: پروردگارا ما و برادران ما را که

پیش از ما ایمان آورده‌اند پیامرز و کینه‌ی کسانی که ایمان آورده‌اند در دل ما جای مده که تو مشفق و مهربان هستی؛^{۱۳} بیرون بروید که خداوند شما را از دین خارج کرده.^{۱۴}

توده‌ی شیعه و برادران اهل سنت آنها باید شیوه‌ی جمع و هماهنگی بین دو مقام [امامت و خلافت] را بیاموزند، آیا از مقام امامت امام سجاده(ع) با این اعترافات کاسته می‌شود؟ یا می‌توان به موضوع خلافت (که مورد نقد اصلی آن عراقی‌ها بوده است) از این منظر نگریست که امامان ما از آن راضی بوده و آن را مشروع می‌دانستند؟! در این صورت چرا در طبل اختلاف می‌کوبیم؟ عده‌ای منکر نص می‌شوند و عده‌ای دیگر منکر مشروعیت خلافت؟! بدین ترتیب اعتبار امامت بستگی به بطلان خلافت، یا اعتبار خلافت بستگی به بطلان امامت ندارد و اشکالی ندارد هر دو را معتبر بدانیم و همراه با هر دو فرقه به آنها افتخار کنیم. شیعیان به دلایل زیر می‌توانند به اعتبار خلافت باور داشته باشند: امام علی(ع) خلافت خلفاء را پذیرفت و تبعیت کرد، پیامبر از آن حضرت خواستند که صبر و خویشتنداری پیشه کرده و به مقام امامت (اقامه‌ی دلایل و معجزات بر حقانیت رسالت خاتم و برتری دین اسلام بر سایر آئینها که از عهده‌ی دیگران بر نمی‌آید) بسنده کند؛ تدفین پیامبر که تنها از عهده‌ی پیامبر یا وصی پیامبر برمی‌آید، حفظ پیوند سلسله‌ی اولیاء از شیت نبی تا مهدی موعود(عج).

از جمله دلایل اهل سنت برای پذیرش امامت علی و اولاد علی(ع) می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: صحابه با نص مخالفت نکرده‌اند بلکه صرفاً عمل به نص را به دلیل شرایط زمانه و رعایت ضعف احوال عموم مردم به تأخیر انداخته‌اند. موضع اصحاب در قبال امامت، موضع ابطال و تکذیب نبوده و عمل به آن را ترک نگفته‌اند بلکه اجتهادشان این بوده که وجوب این نص موکول به شرایط مناسبی است که هم دوران فتنه

۱۰. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۵ (ذیل خطبه ۲۱۹).

۱۱. حشر، ۸.

۱۲. حشر، ۹.

۱۳. حشر، ۱۰.

۱۴. کشف الغمّه، ج ۳، صص ۱۵ و ۱۶.



شرط این گونه سخن گفتن این است که طرفین نسبت به مقام یکدیگر تفاهم و پذیرش داشته باشند. هم چنین وقتی ابوبکر قبل از سقیفه وارد مسجد می شد گفت: اگر کسی محمد را می پرستید محمد از دنیا رفته ولی اگر کسی خدای محمد را می پرستید او زنده است و هرگز نمی میرد.^{۱۶} باید یک نفر مسئولیت خلافت را بپذیرد، نظرتان را بگویید. این برخورد نشان می دهد که موضوع خلافت یک امر عرفی و عقلی بوده و کسی آن را مخالفت با نص پیامبر و مقام وصی تلقی نمی کرد؛ در حالی که عده ای از راویان و احتجاج کنندگان به آن نصوص و نیز شیفتگان علی (ع) و بسیاری از بنی هاشم در آنجا حضور داشتند. حال اگر خلافت سیاسی امر معتبری نبود و با امامت الهی منافات داشت یا کمترین منافاتی با آن داشت، مسلماً جدال شدیدی بین افراد روی می داد. از همین رو بود که حضرت علی (ع) دستور داد تا افراد ناراضی بنی هاشم، اصحاب خاص و شیفتگان آن حضرت که واقف بر مقام الهی ایشان بودند، بیعت کنند و اطاعت خلفا را بپذیرند. بدین ترتیب با این احتفاظ و هوشمندی، دلیلی برای اختلاف بین امامت و خلافت وجود ندارد مگر اینکه امر زائدی بر خلافت علاوه کنیم و امر بنیادینی را از امامت کسر کنیم و خصومتی را بین دو دست هم قسم و دو نیروی همدل خدا و رسول برپا کنیم. بنابراین خلیفه امانتدار خزائن زمین است و امام امانتدار گنجینه ی علوم الهی و نبوی.

همزیستی بین امامیه و زیدیه

این چنین خلافت بشری که منافاتی با امامت و نص ندارد شبیه امامت زیدیه است؛ زیرا امامت زیدیه یعنی قیام با شمشیر برای برپایی عدل و اداره ی حکومت و اصلاح مملکت و امثال آن. این نوع امامت، شبیه تفسیر ما از خلافت است که عقلاً مجاز و مباح بوده و از جانب نبی یا وصی نبی یا جانشین خاص نبی هیچ

و مصیبت بزرگ ارتحال پیامبر را پشت سر گذاشته باشند و هم شعار توحید از طریق فتوحات، در شرق و غرب عالم بسط یافته باشد؛ یعنی نص [امامت] را واجب مطلق تلقی نمی کردند که بلافاصله باید بعد از رحلت پیامبر (ص) محقق گردد زیرا پیامبر گرامی اسلام (ص)، علی (ع) را از حوادث بعدی آگاه ساخته و آن حضرت را توصیه به ترک قیام و اختلاف کرده بود، تا زمانی که مردم خودشان به ایشان روی بیاورند و اینکه صد هزار شمشیر او را تأیید کرده و یاری خواهند رساند.

شیعیان با این نگرش مشکلی ندارند و با باورهای اهل سنت نیز منافاتی ندارد و مخالفت با این دیدگاه نیز هیچ ثمری ندارد؛ هم چنانکه پذیرش اعتبار خلافت از سوی شیعیان و رفع خصومت دو فرقه مورد پسند اهل سنت بوده و هیچ مشکلی برای شیعیان ایجاد نمی کند. شیعیان می دانند که اهل بیت پیامبر (ع) آنها را از نکوهش خلفاء نهی کرده و تکریم آنها را در جهت سربلندی اسلام و وحدت کلمه واجب شمرده اند.

اختلاف نظر ابتدایی در مورد تعیین امیر و خلیفه، یا در مورد وحدت یا تعدد خلیفه یا اینکه خلیفه باید از کدام قبیله باشد، ارتباطی به بحث امامت نداشته و تکذیب آن تلقی نمی شود؛ یعنی آن زمان تصور نمی کردند که تعیین خلیفه، مخالفت با نظر پیامبر و خصومت با خداوند سبحان به شمار می آید. کافی است به مواجهه ی علی (ع) با ابوبکر در روز بیعت عمومی پس از بیعت سقیفه دقت کنیم که گفت: «امر ما را تباه ساختی و مشورت نکردی»^{۱۵} و حق ما را محترم نشمردی ابوبکر گفت: راست می گویی ولی از فتنه ترسیدم؛ ملاحظه کنید چگونه ابوبکر امر علی (ع) را تصدیق کرده، حقشان را پذیرفته و علت [شتاب در] بیعت را خوف از فتنه معرفی می کند؛ علی (ع) نیز اصل پذیرش خلافت توسط ابوبکر را باطل نمی داند بلکه بحث مشورت نکردن را مورد انتقاد قرار می دهد.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۱۲۸.

۱۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۲ (ذیل خطبه ۲۶).



محدوری ندارد چون اشکالی ندارد که فردی قدرت جامعه را بدست گیرد تا خواست الهی را پیاده کند و به دشمنان و اهل توطئه اجازه ندهد به منابع آنها دست یافته و کشورشان را مستعمره سازند یا نیروهای آنها را تباه گردانند و اجتماعشان را از هم بپاشند. اگر زیدیه پس از آرمانهای زید کوتاه می‌آمدند در طول تاریخ صاحب هیچ دولت و حکومتی نمی‌شدند؛ چند دولت اسلامی با همین آرمان زید برپا شدند که همگی با عدم اقدام ائمه‌ی معصومین برای تصدی حکومت در عصر حضور (و به ویژه در دوره‌ی غیبت) همراه بودند. شاید بزرگترین حکومت زیدی همان بود که توسط ابومحمد حسن بن علی اطروش در طبرستان برپا شد. ابومحمد شیعه‌ی امامی بود چون کتابی داشت که امامت امامان دوازده‌گانه را از طریق نصوص متواتر اثبات می‌کرد ولی با این همه امامت زیدیان را پذیرفت و حکومتشان را اداره کرد تا حق اهل بیت را با هر اسم و رسمی احیا کند.

مثال دیگر، دولت فاطمیان است که بحث مهدویت و امامت را در ضمن مبانی مرموز و عجیب خودشان ذکر کرده‌اند. از این قبیل دولتها کم نبوده‌اند که مورد تکریم عقلا و رضایت مسلمین قرار گرفته‌اند. حال درباره‌ی خلافت خلفای راشدین چه می‌توان گفت؟ خلفایی که مورد تبعیت دیگران قرار گرفتند و نظیر نداشتند و امام منصوب نیز امر را به آنها واگذار کرده بود؛ ناگفته پیدا است که هر کدام از این دولتهای دینی عادل اعم از اینکه با عنوان امامت، خلافت، رضای آل محمد یا امر به معروف و ناهی از منکر خوانده شوند، دارای ارزش و اهمیت بوده و منافاتی ندارند با امامت خاص، منصوب و مشروط به شرایط ویژه و حائز صفات ربانی که فقط در افراد خاصی وجود دارد. تلاش برای از بین بردن تنافر بین امامت و خلافت بود که سبب شد دانشمندان امامیه همگی به تکریم علم، عبادت، خداترسی و صلاحیت زید برای حکومت اسلامی و هماهنگی وی با امامت منصوب برادرش

امام باقر(ع) و فرزندش امام صادق(ع) اهتمام ورزند. زید نیز اشعار صریحی در این زمینه دارد که مردم را به رضای آل محمد(ص) و امر به معروف دعوت می‌کند و اغلب روایات در مورد فضل زید و رضایت اهل بیت از دعوت ایشان صراحت داشته و روایات مخالف در این زمینه یا تأویل می‌شوند یا مورد انکار قرار می‌گیرند؛ و عبارتهای دال بر منع زید از قیام، صبغهی ترحمی دارند نه تحریمی. بنابراین با اینکه مدت قیام زید (چهارشنبه قیام کرد و جمعه کشته شد) کوتاه بود ولی ارج و مقامش بلند است. ماجرای حسین بن علی صاحب فخ [۵۱۶۹ه] نیز اینگونه بود زیرا دچار آزمون باشکوهی شد و حق مجاهدت در راه خدا را ادا کرد، درود خدا بر او و یاران و انصارش باد که همراه او به شهادت رسیدند.

شیخ مفید نیز در کتاب فصول، این تفکیک مهم را بین امامت و خلافت قائل شده است. سید مرتضی که اُمالی استادش را تحت عنوان کتاب فصول گردآوری کرده، می‌نویسد: شیخ به مسجد کوفه رفت، بیش از پانصد نفر از اهالی کوفه و غیر آن جمع بودند. فردی به عنوان نماینده‌ی زیدیه که می‌خواست فتنه‌ای برپا کند پرسید: چرا امامت زید بن علی را انکار می‌کنی؟ شیخ گفت: پندار تو در مورد من درست نیست چون تصور من درباره‌ی زید همانند زیدیه است؛ آن مرد گفت: نظرت را در مورد زید بازگو کن؛ شیخ گفت: من همان امامتی را برای زید قائلم که زیدیه قبول دارند و همان چیزی را از امامت زید نفی می‌کنم که زیدیه نفی می‌کنند؛ یعنی زید از جهت علم، زهد، امر به معروف و نهی از منکر امام بود ولی فاقد عصمت، نص و معجزه بود. همه‌ی زیدیه در این امر با من موافقتند. زیدیان حاضر در جلسه [که از پاسخ شیخ به وجد آمده بودند] جلوی خود را نگرفته و شیخ را تکریم کرده و برایش طلب مغفرت کردند. این گونه بود که ترفند آن مرد برای تشنیع و برپایی فتنه نقش بر آب شد.^{۱۷}



نگارنده: این همان ملاک هماهنگی قطعی بین امامت علی(ع) و امامان منصوص از اهل بیت(ع) از یک سو و خلافت خلفای راشدین از سوی دیگر است؛ یعنی همان مقامی (زهد، علم، بیعت مسلمانان با ایشان و پذیرش آنها از سوی امام منصوص) را برای خلفا قائلیم که شیخ مفید برای امامت زید قائل بود و در عین حال، صفاتی چون عصمت، نص و اعجاز را از آنها سلب می‌کنیم؛ و هیچ‌کس از پیشینیان و اهل سنت در این موضوع مخالفتی ندارد و خلفای راشدین نیز چنین ادعایی در مورد خودشان نداشته‌اند. بنابراین اختلاف و مخالفت با امامتی که منافاتی با آنها ندارد چه معنایی دارد؟ و نیز انکار مقام امامتی که منکر جایگاه خلفای راشدین نیست چه دلیلی دارد؟ چه شمشیرهایی که بدون دلیل از غلاف بیرون آمدند، سپس گفته شد: هیچ شمشیری کشیده نشد به اندازه‌ی شمشیری که در اسلام برای امامت و خلافت کشیده شد^{۱۸} و بهتر بود گفته می‌شد: برای کسب حکومت، هیچ شمشیری در هیچ امتی به غلاف نرفت آنچنان که بین امام و خلیفه در صدر اسلام به غلاف رفت! این امر به حدی بود که هر گاه حادثه‌ای پیش می‌آمد که در آن مورد چیزی از پیامبر به دستشان نرسیده بود، به گنجینه‌ی علم نبوت یعنی امام منصوص مراجعه می‌کردند؛ لذا این عبارات از خلیفه‌ی دوم مشهور است: ا، غواصی کن ای غواص؛^{۱۹} ب، اگر علی نبود هلاک می‌شدم؛^{۲۰} ج، امیدوارم مشکلی پیش نیاید که ابوالحسن همراهم نباشد؛^{۲۱} د، اگر علی خلیفه شود همگان را به راه روشن رهنمون می‌شود.^{۲۲}

یکی از دلایل ظریفی که نشان می‌دهد حضرت علی(ع) با خلافت خلفاء موافق بوده و به عدالت آنها مطمئن بوده و خلافت آنها را نافی منزلت آسمانی یا

۱۸. الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۱.

۱۹. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۲ (ذیل خطبه ۲۱۹).

۲۰. همان، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲۲. همان، ج ۳، ص ۱۰۷.



مترتب می‌شود که نادانان و تفرقه‌افکنان بین امامت و خلافت و نیز بین اهل بیت نبوت و بزرگان مهاجرین برپا کرده‌اند؟ و آیا جایز است که همانند زرتشتی‌ها (که آتش مقدسشان را در چاه خانه‌هایشان روشن نگه می‌دارند) تلاش کنیم تا این آتش زیر خاکستر را حفظ کنیم، با اینکه بین دو منصب و صاحبان آن مناصب، در ابتدا صلح و آرامش برقرار بوده است؟

تعصب سبب شده که بعدها مباحثی پیرامون خلافت و امامت شکل بگیرد و الا میان خدای امامت و امامان و خدای خلافت و خلفاء تفاهم و هم‌زیستی برقرار بوده و هیچ کاری از آنها دیده یا شنیده نشده است که برای حفظ منزلت خود، منزلت دیگری را نابود سازد بلکه به عنوان دو مقام الهی و بشری روی یک نکته و هدف خاص توافق کرده‌اند.

حال اگر برخلاف واقعیت، حتی فرض شود که موضوع بین طرفین بر اساس تفاهم و یگانگی نبوده، بر بزرگان علم و قدرت لازم است که این موضوع را از دیگران بپوشانند و بگویند امت اسلامی هیچ اختلافی درباره‌ی دو مقام امامت و خلافت ندارد و هر کدام از آنها از کرامت و ویژه‌ی خود (الهی یا بشری) برخوردارند.

اما متأسفانه برخی در همان صدر اسلام شمشیرهای نزاع ساختگی را در سینه‌ی همان کسانی فرو کردند که خودشان اهل صلح و آشتی بوده و به دنبال پذیرش حقیقت و دوراندیشی برای حفظ هر دو طرف بودند. بزرگترین مصیبت هنگامی روی داد که عده‌ی زیادی در سایه همان شمشیرها جانب اهل بیت را رها کرده و در واقع لایه‌ی مستحکم الهی را تضعیف نمودند. علمی که اهل بیت از معدن اصلی و منبع سرشار حکمی پیرامون مسائل فقهی و کلامی در اختیار داشتند، مورد غفلت واقع شد. کافی است اندکی در دوران حضور اهل بیت(ع) درنگ کنیم تا معلوم شود که روشها و منابع علوم از آنها سرچشمه می‌گرفت. با این توصیف چه اتفاقی افتاد که آن [سرچشمه‌ی بی‌همتا] را ترک گفته و مورد غفلت قرار دادند و به

علوم دیگران بسنده کردند؟!

آیا نیاندیشیدند که باورهای اهل بیت همان باورهای پیامبر خدا بود و از دانش پیامبر نشأت می‌گرفت؟ دلیل این موضوع از منظر امامیه این بود که آن حضرات نه تنها از هر نوع تعصب و هوای نفس عاری بودند بلکه نسبت به هرگونه جهل و خطایی نیز معصوم و مصون به شمار می‌آمدند و از منظر غیرامامیه نیز با اینکه آنها منصوص و معصوم تلقی نمی‌شدند؛ اما دانش آنها نسبت به حقایق کتاب و سنت و نیز آراء و روایات آن حضرات جزو منکراتی نبود که مورد غفلت قرار گیرد؛ زیرا مسلمانان اتفاق نظر داشتند که علوم اهل بیت پیامبر درباره‌ی اصول و فروع دینی تفاوتی با علوم جدشان رسول‌الله ندارد چون میثاقی است بین خالق هستی و آن خاندان مکرم. به همین سان است التزامی که از سلف صالح و اصحاب مخلص و برگزیده سراغ داریم.

امروز زمان کنار گذاشتن علوم اهل بیت یا علوم صحابه نیست. بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی در اجتهادات خودشان به سراغ هر دو منبع رفته و یکی را فدای دیگری نمی‌کردند. از میان کتابهای شیعیان در این مسیر می‌توان به المبسوط و الخلاف شیخ طوسی و التذکره علامه حلی اشاره کرد و ناگفته پیداست که این سنت حسنه به معنای شیعه شدن سنی یا سنی شدن شیعه نبوده است؛ زیرا مدار اهل سنت پرهیز از معارف اهل بیت پیامبر نبود. بدین ترتیب هر کس که در علوم فقهی و کلامی از امام صادق(ع) پیروی می‌کرده شیعه محسوب نمی‌شده و نیز هرکس در فقه و کلام از مدرسه صحابه و ائمه چهارگانه یا از روایان و متکلمین قبل و بعد اهل سنت پیروی می‌کرده سنی به شمار نمی‌آمد. چه بسیار افراد دانشمند یا غیردانشمند که در اصول و فروع از تعالیم اهل بیت(ع) پیروی می‌کردند با این اطمینان که علوم عقلی و نقلی آن حضرات به دلیل نزدیکی به علم و سیره‌ی پیامبر آثار مثبتی برجای می‌گذارد ولی با این همه باور نداشتند

که آن حضرات از امامت منصوص و ولایت معصوم برخوردار بوده و حجت الهی بر همه جهانیان به شمار می‌روند و طاعتشان همانند طاعت پیامبر گرامی اسلام است؛ بلکه طبق اصول معروف اهل سنت به مشروعیت خلافت خلفاء ایمان داشتند. می‌توان این افراد را سنی‌المبانی و جعفری‌الطریق نامید.

چه بسیار افرادی که دنباله‌رو روشهای مرسوم در میان اهل سنت بودند، روشهایی که در صحاح شش‌گانه و یا در مجامع قدیمی تری چون مجموعه‌ی ابن‌شهاب زهری و عبدالملک بن جریح و دیگران تدوین شده بود. این درحالی بود که برخی نسبت به آن منابع، با روحیه‌ی جزم و تعصب و بعضی دیگر با روحیه‌ی نقد و اجتهاد برخورد می‌کردند. [جالب اینکه این افراد] در آثار شفاهی یا کتبی اهل بیت تتبع نمی‌کردند، آثاری که در اصول چهارصدگانه یا کتابهای چهارگانه‌ی مشهور امامیه [کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار] یا چهار کتاب بعدی [وافی، بحار الانوار، وسائل الشیعة و مستدرک وسائل] ضبط شده بود. این همه به دلیل انسی بود که با روایات اهل سنت و فضای مناسب آن دوران یافته بودند؛ لذا گمان می‌کردند برای دستیابی به سنت پیامبر از شناخت افراد مورد وثوق مکتب اهل بیت بی‌نیاز بوده و هیچ احتیاجی به شناخت کتابها، جوامع و دائرة المعارفهای شیعی ندارند.

به بیان دیگر، عادت و انس و نیز کثرت افراد و یارانی که بر معارف اهل سنت تمرکز داشتند این توهم را ایجاد کرده بود که نیازی به علوم اهل بیت پیامبر ندارند و دست‌کم می‌پنداشتند میان این دو طریق به ویژه در مسائل اصلی تفاوتی وجود ندارد یا اینکه فرد می‌تواند هرکدام را خواست به دلخواه برگزیند؛ و لازم نیست با پژوهش و نقد علمی بین آن دو مکتب ایجاد تفاهم کند یا اینکه احساس ناتوانی می‌کرده‌اند؛ زیرا اکثر عمر خود را در شناخت و عمل به آن مکتب رایج سپری کرده بودند لذا به سختی می‌توانستند در حوزه‌ی علمی بزرگتری کاوش کنند بلکه خود را هم‌چون کودکی

ابجدخوان می‌دیدند. با خود می‌گفتند: کی پیاموزم؟ کی عمل کنم؟ چگونه می‌توانم در این مسیر اجتهاد کنم؟ با این قبیل بهانه‌ها بود که خودشان را از معارف اهل بیت محروم کرده و مثلاً در عقاید کلامی به همان مسائلی بسنده می‌کردند که از بزرگان اصحاب نقل شده و بدانها انس گرفته بودند؛ و از پرداختن به دیدگاههای کلامی اهل بیت اجتناب می‌کردند. ولی با این همه، برخی از این افراد، امامت ائمه را با همان قرائت امامیه می‌پذیرفتند تا حدی که اگر با یکی از امامان هم‌عصر شده و ملاقاتی پیش می‌آمد و پرسشی از مجهولات یا مشهورات اهل سنت می‌پرسیدند، حتماً نظر امام معصوم را ترجیح می‌دادند. این قبیل افراد در میان دانشمندان متقدم و حتی عموم مردم کم نبودند؛ یعنی افرادی که [ضمن پذیرش امامان منصوص] قیاس را ملاک عمل قرار می‌دادند. می‌توان آنها را جعفری‌المبانی در امامت و سنی‌الطریق در کلام و فقه و اصول فقه دانست.

این پدیده برای بسیاری از دانشمندان معروف اهل سنت روی داده است یعنی کسانی که امامت منصوص را نمی‌پذیرفتند و در فقه و کلام پیرو مدرسه‌ی صحابه بودند، ولی هرگاه با یکی از امامان ملاقات کرده و نظر متفاوت وی را می‌شنیدند نظر قبلی را رها کرده و نظر امام را جایگزین می‌کردند، ولی هم‌چنان به اعتقاد اهل سنت در مورد امامت و خلافت پافشاری می‌کردند. بسیاری از مرجئه و حتی مرجئیان شکاک اهل عراق و اهل حدیث سراغ داریم که در هنگام مواجهه با سخنان اهل بیت، آنها را ترجیح می‌دادند ولی [در موضوع خلافت] هم‌چنان بر این باور بودند که هر کس بعد از پیامبر اکرم (ص) به مواردی چون (وحدت کلمه، اتحاد امت، سامان‌دهی امر حکومت و مردم، برپایی امنیت، انتصاب امیران سپاه، آرایش سپاهیان، دفاع از کیان مسلمین، برخورد با معاندین، آموزش عوام و رفع تبعیض از ستم‌دیدگان) اقدام نماید لایق امامت و خلافت است^{۲۴} و حتی ممکن است کسانی باشند

۲۴. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۵ (ذیل خطبه ۲۱۹).





که امامت منصوص اهل بیت را بپذیرند اما خلافت را از آن خلفایی بدانند که در پی برپایی شوون مذکور برآیند. ولی جمع کثیری درباره ملاک تسنن و تشیع در زمینه‌های فقه و کلام، امامت و خلافت و توهم تعارض در میان آنها، دچار خطا شده‌اند.

امروز لازم است هر دو مکتب، ضمن شناخت متقابل علوم و فرهنگ همدیگر، خلافت خلفای راشدین و امامت منصوص اهل بیت را به رسمیت بشناسند بدون اینکه سنی از تسنن و شیعه از تشیع کوتاه بیاید؛ هم‌چنین لازم است آن تعامل معرفتی در فقه و کلام روی دهد تا تحقق عملی تقریب میسر گردد یعنی:

- پرداختن به آن دسته از اعتقادات گذشتگان که مطابق محکمات کتاب و سنت باشد؛

- اجتهاد باید مبتنی بر صحاح شش‌گانه‌ی اهل سنت و جوامع هشتگانه‌ی شیعیان باشد؛

- فقه جعفری باید در کشورهای اسلامی تدریس شود و پژوهش عقاید سلف که در کتابهای امامیه آمده باید احیاء گردد تا بستر تعامل علوم و عقاید فراهم گشته و مسلمانان از طریق احترام به مذاهب همدیگر مؤانست پیدا کنند.

آیا می‌توان چنین رسالت بزرگی را از غیر دارالتقریب انتظار داشت؟ درخواست ما از بزرگواران دارالتقریب و به ویژه از جناب شیخ الاسلام عبدالمجید سلیم این است که یک کرسی در قاهره برای تدریس علوم امامیه اختصاص دهند و سایر کشورهای اهل سنت را نیز بدین امر تشویق کنند تا زمینه‌ی پیوند مسلمانان فراهم گردد و پیروان هیچ مذهبی از آشنایی با معارف برادرانش محروم نباشد و اهمیتی ندارد که آن مذهب را اختیار کند یا خیر! و فرقی نمی‌کند که سعی بلیغ آنها در نهایت به موافقت با آن معارف منجر شود یا خیر! زیرا اختلاف دیدگاه فقهاء پس از اجتهاد در دلایل احکام، اختلاف بنیادینی نیست که موجبات فرقه فرقه شدن را فراهم سازد چون تمام تلاش هر کدام برای امتثال امر مولایی است که خدای همگان است. مثل دو

فقیهی که اختلاف نظر دارند همانند دو کنیز یک خواجه است. فرض کنید خواجه با اشاره‌ی چشم از یکی یا هر دو آنها آب بخواهد، حال اگر یکی گمان کند که خواجه غذا خواسته و دیگری بیندازد که خواجه آب خواسته و هر کدام مطابق پندار خویش امتثال امر کند، هر دو مطیع و لایق پاداش خواهند بود. فقط گاهی ممکن است مفسده‌ای بر عمل فرد خطاکار مترتب گردد، ولی ناگفته پیدا است که مصلحت اطاعت بر آن مفسده ترجیح دارد، وانگهی اغلب خطا از کم‌کاری یا تنبلی در جستجو نشأت می‌گیرد.

غرض آنکه، اگر به تدریس و پژوهش مکتب اهل بیت (ع) و سایر مذاهب در کشورهای اسلامی توجه شود تقریب حقیقی بین مسلمین تحقق می‌یابد. در گذشته برخی از علمای امامیه همه‌ی مذاهب پنج‌گانه را تدریس می‌کرده‌اند ولی به یاد ندارم کسی از بزرگان اهل سنت این کار نیک را جبران کرده و به پژوهش درباره‌ی مذهب جعفری بپردازد. این موضوع آنگاه جدی شد که مذاهب چهارگانه اهل سنت ابتدا در عراق توسط القادر بالله عباسی به رسمیت شناخته شد (۲) و سپس معز بن بادیس در افریقا و الظاهر بیبرس در مصر این سیاست را در پیش گرفتند. (معز بن بادیس در سال ۴۰۷ مردم مغرب را واداشت تا همگی مذهب مالک را بپذیرند) و البته این ماجرا سر دراز دارد.

امید ما به جناب شیخ الاسلام و بزرگواران تقریب است که در احیاء این سنت حسنه پیشگام شوند هم‌چنانکه در تاسیس دارالتقریب پیشگام بودند. [در ادامه] شایسته است جهت یادآوری، اشاره‌ای به صحاح شش‌گانه‌ی اهل سنت و جوامع هشت‌گانه‌ی شیعیان داشته باشیم.

صحاح شش‌گانه اهل سنت

۱. صحیح امام محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴-۲۵۶)؛ محمد بن یوسف فربری از بخاری نقل کرده: «کتاب صحیح را در مدت شانزده سال و از میان ششصد هزار حدیث تصنیف کردم. این کتاب حجت

میان من و خدا است. قبل از نوشتن هر حدیثی وضو گرفته و دو رکعت نماز بجا آوردم.» فربری می‌افزاید: ۹۰ (۷۰) هزار نفر حدیث بخاری را استماع کرده‌اند که من آخرین آنها هستم. ابو عیسی ترمذی این موضوع را در الوفیات تأیید کرده است.

نگارنده: طبق نظر شهید اول در الذکری که مورد تأیید ابن حجر قرار گرفته تعداد احادیث صحیح بخاری با احتساب مکررات (و بدون تعلیقات و حواشی) ۷۳۹۷ تا است که با حذف مکررات ۲۶۰۲ حدیث باقی می‌ماند. ۱۵۰ حدیث نیز جزو متنهای نامعلوم و بی‌اعتبارند.

۲. صحیح مسلم نیشابوری (ف: ۲۶۱)؛ به نقل کشف‌الظنون تعداد احادیث این صحیح بدون تکرار چهار هزار تا و با احتساب مکررات ۷۲۷۵ تا است.

۳. صحیح ابوداود سجستانی (۲۰۲-۲۷۵)؛ فرزندش عبدالله (ف: ۳۶۱) از بزرگان حفاظ بغداد بود و کتاب المصابیح را تحریر کرد. این صحیح مشهور به السنن است. خودش می‌نویسد: تعداد احادیث صحیح در السنن ۴۰۰۸ تا است. گفتنی است تعداد احادیث شبه صحیح یا نزدیک به صحیح معلوم نیست. ابن خلکان به نقل از ابوداود می‌نویسد: ۶۰۰ هزار حدیث از پیامبر در اختیار داشتم که اینها (۴۰۰۸ حدیث) را در کتاب السنن آوردم.

۴. صحیح محمد بن عیسی ترمذی (ف: ۲۷۹)؛ ابن خلکان می‌نویسد: ترمذی که شاگرد بخاری بود کتاب الجامع و العلل را آنچنان همانند یک نویسنده‌ی توانا تألیف کرد که به ضرب‌المثل تبدیل شد. وی در این کار با برخی از استادان خودش چون قتیبه بن سعید، علی بن حجر و ابن بشار همکاری کرد.

۵. صحیح احمد سنائی (ف: ۲۳۳)؛

۶. صحیح محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (۲۰۹-۲۷۳)؛ ابن خلکان نوشته است: ابن ماجه امام حدیث و آشنا به علوم حدیثی بود. وی برای یافتن کتابهای حدیثی به شهرهایی چون بصره، کوفه، بغداد، مکه،

شام، مصر و ری مسافرت کرد؛ از جمله کتابهای او می‌توان به تفسیر قرآن و تاریخ خوش‌خوان وی اشاره نمود. سنن ابن ماجه یکی از صحاح شش‌گانه است.

نگارنده: گفتنی است اهل سنت دارای صحاح دیگری نیز هستند مانند: صحیح عبدالله دارمی سمرقندی (ف:

سده‌ی سوم)، موطأ مالک (که رزین العبدری آن را جامع صحاح شش‌گانه دانسته و جایگزین صحیح ابن ماجه کرده است)، جامع الاصول از مبارک بن اثیر جزری که جامع صحاح شش‌گانه است، الجمع بین الصحیحین: صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابونصر حمیدی، المصابیح از سید حسین بغوی (ف: ۵۰۵) این کتاب مانند من لایحضره الفقیه اسناد احادیث را حذف کرده است؛ مؤلف، احادیث صحاح را از بخاری و مسلم و احادیث حسن را از ترمذی و سجستانی نقل کرده است. (بغ و بغشور شهری در میان هرات و مرو بوده است)، از میان شروح می‌توان به عارضة الاحوذی فی شرح صحیح الترمذی از ابوبکر محمد المغافری (ف:

۵۴۳) اشاره کرد، وی معاصر فخر رازی بوده است، (۳) و بالاخره کتاب الفتح الباری بالسیح الجاری در شرح صحیح بخاری از احمد بن حجر عسقلانی و...

صحاح هشت‌گانه‌ی امامیه

هشت کتاب از هفت محمد: چهار کتاب از سه محمد اول (کلینی، صدوق و طوسی)، سه کتاب از سه محمد دوم (مجلسی، کاشانی و حر عاملی) و هشتمین کتاب از محمد حسین نوری صاحب تالیفات پرشمار.

۱. کافی شامل اصول، فروع، اخلاق، احوال انبیاء و ائمه، آسمان و جهان و مسائل مربوط به آنها است که توسط ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی (ف: ۳۲۹) به نحو احسن و دقیق تدوین شده است. عده‌ای از جمله شیخ بهایی در الوجیزه شهادت داده‌اند که کافی در طول بیست سال تألیف شده و عده‌ای دیگر از جمله سیدرضی علی بن طاووس در کشف‌المحجّة بیان کرده‌اند که کلینی با وکلا و نواب چهارگانه امام





زمان هم‌عصر بود. صاحب وسائل گفته است: اصول و کتابهایی که منبع اطلاعات کلینی بوده‌اند از اعتبار قطعی برخوردارند؛ زیرا باب شناخت و استعمال درباره‌ی اعتبار آن کتابها از طریق نواب امام زمان (عج) به روی وی باز بود چون هم‌زمان با ایشان در بغداد زندگی می‌کرد. (۴) شهید ثانی در شرح الدراریه می‌نویسد: کتاب کافی خلاصه‌ی اصول چهارصد گانه‌ای است که در کتابهای چهارصدگانه تدوین شده بود و همچنانکه علامه نوری در مستدرک الوسائل تصریح کرده: همه‌ی آن اصول در عصر کلینی در دسترس بوده‌اند.

نگارنده: بر اهل فن و حتی غیر اهل فن پوشیده نیست که معارف صادر شده از امام جعفر صادق (ع) که پهنه‌ی گیتی را در برگرفته از هیچ‌کس دیگری صادر نشده است؛ زیرا اهل حدیث اسامی راویان مورد وثوق آن حضرت را که چهار هزار نفر بودند ثبت کرده‌اند؛ شیخ مفید در الارشاد، محقق حلی در المعبر و ابن شهر آشوب در المناقب به این موضوع تصریح کرده‌اند. صاحب المناقب می‌افزاید: ابن عقده هر چهار هزار نفر را در کتابش نام برده و طبری در اعلام‌الوری می‌نویسد: این چهار هزار نفر از مشاهیر اهل علم بودند که پاسخهای امام صادق (ع) را به مسائل مختلف در چهار صد کتاب گردآوری کردند و آنها را اصول نامیدند.

نگارنده: این ابن عقده همان احمد بن سعید کوفی (ف: ۳۳۳) است که در کوفه در گذشته است؛ احوال او از نظر وثاقت، عظمت و قدرت حافظه به حدی مشهور است که بزرگان هر دو فرقه توجه خاصی به او داشته‌اند. دارقطنی گفته است: اهل کوفه اتفاق نظر دارند که از زمان ابن مسعود صحابی تا زمان ابن عقده، حافظه‌ی هیچ‌کس قویتر از ابن عقده نبوده است به نحوی که وی بر همه‌ی علوم مردم مسلط بود ولی نه بالعکس.

ابن کثیر، ذهبی و یافعی گفته‌اند: بر صداقت و امانتداری او هیچ ایرادی وارد نشده و کتاب معروفش «اسماء الرجال» شامل اسامی چهار هزار نفر از راویان

مورد وثوق امام صادق (ع) همراه با احادیث آنان است. بزرگان امامیه نیز اجماع کرده‌اند که هر کدام از راویان کتابی دارند که اصول چهارصدگانه از جمله‌ی آنها است. در الوسائل ذکر شده که آن کتابها شش هزار تا بودند. و خلاصه اینکه همه‌ی کتابها و اصول نزد کلینی بوده است از این رو کتاب کافی متقن‌ترین کتاب حدیثی از جهت اصول و فروع به شمار می‌رود. لذا در میان هر دو فرقه مشهور است که کلینی مجدد مذهب امامیه در سده‌ی سوم بوده است. از میان اهل سنت، ابن اثیر در الجامع و طیبی در شرح المشکاة بدین موضوع اعتراف کرده‌اند.

شهید در الذکری می‌نویسد: احادیث کافی به تنهایی بیش از مجموع احادیث صحاح شش‌گانه‌ی اهل سنت است؛ قبلاً تعداد احادیث هر کدامشان را ذکر کردیم و گفتیم که تعداد احادیث کافی ۱۶۱۹۰ عدد است که برخی نیز نه حدیث دیگر بدان افزوده‌اند. قدماء همه‌ی احادیث کافی را صحیح و معتبر می‌دانستند ولی متأخرین از جمله ابن طاووس و علامه حلی احادیث را دسته‌بندی کرده‌اند. با این توصیف تعداد احادیث صحیح - یعنی هر حدیثی که در اسناد آن عادل امامی قرار دارد - ۵۰۷۲، موثق ۱۱۱۸، قوی ۳۲ و معتبر یا صحیح ۹۴۸۵ عدد است.

۲. من لایحضره الفقیه از شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ف: ۳۸۱) که با دعای امام زمان به دنیا آمد و بیش از سیصد کتاب تالیف کرد.

۳ و ۴. تهذیب و استبصار از شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی. (۳۸۵-۴۶۰) او دریایی است که در علوم دینی رقیب ندارد و دانشمندان خبره درباره‌ی وثوق، صداقت، حافظه و تبحر وی اتفاق نظر دارند. آثار وی نیز پرشمار بوده و از شهرت برخوردارند.

۵. الوافی از محمد بن مرتضی (محسن فیض کاشانی) (ف: ۱۰۹۱) همه‌ی احادیث کتب اربعه در این کتاب به



عبدالرحمن [دو پسران ابوبکر صدیق] بوده است. بدین ترتیب ابوبکر صدیق جد امامان هفت‌گانه (امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری و امام زمان(ع)) به شمار می‌رود.

حال ببینیم اختلاف‌افکنان چه بلایی بر سر امت اسلامی آورده و چگونه اهل سنت را از نعمت وجود اهل بیت پیامبر و علوم آن حضرات که نوادگان ابوبکر صدیق بودند محروم ساخته‌اند؟! لذا ناگزیر شده‌اند دنباله‌رو علوم دیگران باشند. نتیجه این شد که مانعی بین ابوبکر صدیق و آن شخصیت‌های شریف و پرافتخار [از نوادگان ایشان] ایجاد کرده و موجبات خاموشی انوار درخشان اهل بیت ابوبکر صدیق را فراهم ساختند.

اما امروز باید به اهل بیت مکرم صدیق پناه ببریم و از هرگونه غفلت و خطایی استغفار کنیم [از این رو است که می‌گوییم] نخستین اقدام عملی برای تقرب شیعه و سنی، ایجاد کرسی تدریس فقه جعفری در دانشگاه بزرگ الازهر و توجه کامل به جوامع حدیثی و فرهنگ آنها است. در این صورت سایر کشورهای اسلامی نیز از این سنت حسنه پیروی کرده و موجب روشنی چشم ابابکر صدیق و سایر خلفای راشدین خواهند شد؛ [این همه در حالی است که] لازم نیست اهل سنت از تسنن خود و شیعیان از تشیع خود کوتاه بیایند. بلکه بر دانشمندان است که هر دو دسته از جوامع هشت‌گانه‌ی امامیه (که از منبع نوادگان ابوبکر صدیق صادر شده) و صحاح شش‌گانه (ای که از دیگران به دست ما رسیده) را مورد توجه قرار داده و اجتهاد خودشان را از طریق تعامل و هماهنگی میان آنها به ثمر رسانند.

بهترین وجهی مرتب شده و مورد شرح و تحقیق قرار گرفته‌اند. آثار وی در علوم عقلی و نقلی دقیق و فاخر بوده و از شهرت خوبی برخوردارند.

۶. بحارالانوار از محمدباقر مجلسی (ف: ۱۱۱۱) در بیست و پنج جلد [قدیم و ۱۱۰ جلد جدید]

۷. الوسائل، از محدث عظیم‌الشأن محمد بن حسن حر عاملی (ف: ۱۱۱۳) که از بهترین ترتیب برخوردار است؛ وی صاحب مؤلفات پرشمار و فاخری است. او به مشهد هجرت کرد و شیخ الاسلام آنجا شد و دو سال بعد از مجلسی درگذشت. مرقد او در صحن قدیم رضوی زیارتگاه مشتاقان است.

۸. مستدرک الوسائل از علامه‌ی محدث شیخ محمدحسین نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰) در سه جلد بزرگ؛ ایشان تألیفات پرشماری دارند.

[یک دلیل دیگر]

از جمله افتخارات اهل سنت که معمولاً از آنها غفلت می‌کنند و من نخستین کسی هستم که روی این موضوع تاکید می‌کنم، دانشمندان برجسته‌ای هستند که از علم متین، شأن فاخر و عظمت رسالت برخوردارند در حالیکه اهل سنت از این شخصیت‌های عظیم و انتساب آنها به خودشان غافلند یعنی همان امام جعفرصادق(ع) و فرزندان معصوم ایشان که از نوادگان ابوبکر صدیق به‌شمار می‌روند؛ زیرا مادر امام صادق، ام فروه، از سوی پدر دختر قاسم فقیه است که خود فرزند محمد بن ابی‌بکر بود، و از سوی مادر دختر اسماء است که او دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود؛ پس اسماء [مادر بزرگ مادری امام صادق] دختر عموی قاسم [پدر بزرگ مادری امام صادق] است. با این توصیف امام باقر(ع) از جانب نوه‌ی پسری ابوبکر صدیق [قاسم فقیه] داماد ایشان به‌شمار می‌روند. از همین رو است که امام صادق فرموده: دوبار از ابوبکر زاده شده‌ام.^{۲۵} منظور آن حضرت انتساب مادرشان به محمد و

پی‌نوشتها (مترجم)

۱. این مقاله در مجله رساله الاسلام، ج ۱۲، (مجموعه ۱۷ جلدی، ج ۳، صص ۴۰۳-۴۳۳)، در شهریور ۱۳۳۰ش برابر با ذی‌الحجه ۱۳۷۰ق و اکتبر ۱۹۵۱م چاپ شده و در آدرس زیر قابل دسترس است:
<https://www.taghrib.org/ar/magazine/content/403/159>
۲. جالب است که این دوره مصادف است با حضور مقتدرانه‌ی سلاطین آل‌بویه (۳۱۱-۴۴۱) در زمان خلافت عباسی، و انتظار می‌رفت که آل‌بویه نیز در مورد رسمیت مذاهب شیعه‌ی امامی و زیدی پافشاری کنند!
۳. فخر رازی متولد ۵۴۳ق و متوفای ۶۰۶ق است ولی مغفاری در سال ۵۴۳ق درگذشته است؛ یعنی رحلت مغفاری و تولد فخر رازی در یک سال روی داده است، بنابراین نمی‌توان مغفاری و فخر رازی را به معنای دقیق کلمه معاصر به شمار آورد، مگر اینکه مقصودمان از معاصر بودن هم‌عصری باشد.
۴. با این همه، کلینی حتی یک حدیث هم به نقل از نواب اربعه در کافی ذکر نکرده است!؛

کتابنامه (مترجم)

- قرآن کریم.
- بحار الأنوار، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، الفجر، ۲۰۰۷م.
- بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- کشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی اربلی، بیروت، دارالتعارف، ۲۰۱۲م.
- سه حکیم مسلمان، سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ش.
- مناقب آل ابی‌طالب، محمد بن علی ابن شهر آشوب، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۲ق.
- شرح نهج البلاغة، عبد الحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، بیروت، دارالرشاد الحدیثه، بی تا.
- الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۴ش.
- الفصول المختارة، محمد بن محمد مفید، دارالهدی، ۱۴۳۱ق.
- نهج البلاغه، محمد بن حسین شریف رضی.

